

آهنگر

پال اول شماره ۱۲ سه شنبه ۲ مرداد ماه ۱۳۵۸

از ستندج، گدخدای قویال

باز، ملت بخطر افتاده

به گویم من از این درد گران؟
زینها هست که من در بدم
حسی و تبعید فراوان دیدم
هر گنا نام سرا می سرتند
عسری از جور رژیم طاغوت
لب من دوخته گشته ز سخن
آخر دور رضاخان کتیسف
که تو بوسایی و الحسائی
چه غلطی به چه حقی بارو
باز در دوره، این یک حضرت
دوبین باز شدم زسدائی
حیرت اینست که تو گمراهی
بار سوم که گرفتار شدم
گفت با عرسیده ما، مور پلیس
هم دهانستی گفتن شده باز
چارین باز شدم زسدائی
باجزو گفت تو آدم نشدی؟

جنگ، من کردم و غارت دگران
کس نداند که چه آمد بسرم
جای گل خوار مذلت چیدم
چون خدائی نگیم میکردند
بهر من بود فقا چون نابوت
شده از نرس زبانه السکن
ز سوی نظیبه گنتم توفیق
بشویکی و خدا نشناسی
اسب شه را تو گفتی بابو؟
ثام تاریک و سیاه ملت
گفت با فحش بمن آجاسی
نمودهای هستی و ضد تاهی
بس کتک خوردم، بیبار شدم
که تو ای خائن و تو ای پلیس
هم زبانت دوسه متر است دراز
خلعت شاه بمن آرزاسی
دانم این را که مسلم نشدی

بقیه در صفحه ۲

آقای مبشری، باشما هستم...

فرمان بوهای سفیدتان کردم که می دانم در آسباب سفیدت کرده اید.
به نمایندگی از طرف جامعه مطبوعات کتک خورده، مطبوعاتی که از طرف
وزارت ارشاد ملی به اخذ مالترین القاب بودمانه منتشر شده، مطبوعاتی
که آریاب صدا و سیما هر هفته دسها و صدها هزار تومان پول ملت را از
طریق برنامه های مختلف، خرج کوبیدن و تخریب کردن و تو سری زدنشان
کنند، و امش را هم میگذارند سنگ مفت، مطبوعاتی که علیه مردم هذائین
سماجی ها، بالاترین تیراژها را در تاریخ ایران دارند، ورود حضرتعالی
را به باشگاه روزنامه نگاران صندوق نشین نیست می گویم. خیرقدم
هر چند جامعالی هنوز به صندوق پستی مهاجرت کرده اید، اما بالاخره
مایون لیز و بر کف طلا به داران چاقفون به نشان خورده و هر چند بدت
سران میاهو، استعفاي خود را تکذیب کردید، اما به قول خود شما که
مخوفان برجسته ای هستید، انکار بعد از اقرار مسوع نیست.

بقیه در صفحه ۱۱

ادبیات انقلابی:

با مقدمه فاضلانای از
ادیب ساوجبلاغی

تصنیف چماقمر ابده

مگره اینکه هر حرکت اجتماعی اصلی، برای خودش ادبیات
و فرهنگ و فولکلور درست می کند؟ انقلاب متروپیت آنهم شعر و
شاعر و تصنیف و ترانه به وجود آورد که هنرمند عزیزمان شجریان
و گروه دلاورزید، برای معرفی ترانه های هر روز دارند جان خودشان
را به خطر می اندازند. انقلاب ملی مام کللی ادبیات و فرهنگ و
فولکلور دانت و هنوز هم دارد. از شما را بگیر تا نرها، و تا
ترانه ها و سرودها که بیشترن لابی بود و الله آگری. اما ترانه
شنگ و خوبی گروه شیدا ارائه کرد (باصدای شجریان) که می گفت:

بقیه در صفحه ۱۱



خواسته شد که ارتش در سرکوب "خرابکاران!" دخالت کند

دربو آن باشنه همی گردد

حمله دشمنان تصادفی است!
دشمنی هایتان تصادفی است!
اینور سرزمان تصادفی است!
سر سر سردمان تصادفی است!
ضد ایرانیمان تصادفی است!
رجز و زندانیشان تصادفی است!
اعتراضاتمان تصادفی است!
حفظ بیمانان تصادفی است!
بعدو قرب مکان تصادفی است!
ارتباطاتمان تصادفی است!

گفت "فرید" رئیس کل ستاد،
دوست هشتمم بازیم عسراقی
حمله های هوایی "بمبسی"
رستش بمب تان به دهکده ها
بورش دولت پلیس عسراق
جلب ایرانیمان خاک عسراق
مصرفی نیستیم به دشمنی اش
تا بپذیرای شاه کاسوسیم
ما و آنها دو جسم و یک جانیم
خلق طغسار و شعیبان عسراقی؟
گازها تا جزاین نمی گردد
در "سران" پاشنه همی گردد



آق مرشد!
زقنوت و آق مرشد!
چنه؟ امروز انگار عصبان به نظر
میرسی، آق مرشد؟
چرا نمانم، بچه مرشد؟
چه، چی شده؟
آخه، ترا خدا بین، آدم دیکه
بقیه در صفحه ۲



از: نون سمنانی

بازسازی ساواک

بردماران، جان گرفتند اندر این پورانه از نو
آتش افروزی نباید عاقلان بیگانه از نو
تا به آتش در گند با دست ما این خانه از نو
کرده با هم خصم، بیرو جاهل و فرزانه از نو
دست از ما بر میدارد عمو سام و سبایش
میرسد از راه، بشنو، این بود آوی بایش

منتشارانن یکا یک میرسد از راه، بنیمان
هر یکی با یک بهانه، زبیده ها اسم و عنوان
این برای وصل بیسم، آن برای گاز تهران
ماحصل، کابین گریه ز چنته خور از نفت ایران
گر که از در رانده گردد، آید از دیوار خانه
از برای آمدن، دارد بسی عذر و بهانه

سته او با شاه بیمانان سوری و نظامی
ملک طلق اوست خاک کشور ایران، تمامی
تو گمان داری که هستی مستقل ای مرد عامی؟
باشد این پندار تو، آندهای از جهل و خاچی
تا گشته لفو، بیمانان سوری، بیگه دنیا
هستار بابتو، هر بیعتی جز این بوجست و بیجا
بقیه در صفحه ۲

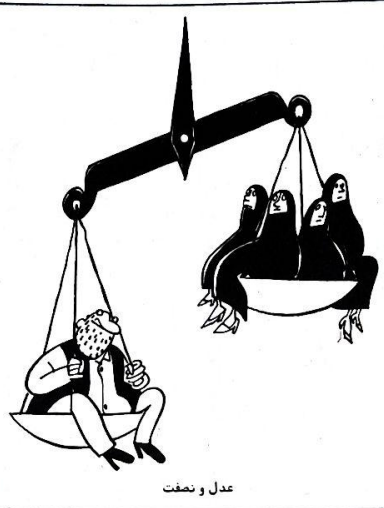
مگر چه عو

بقیه از صفحه ۱

ناقوت! - براوو، مرشد!

به چه چیزی امیدوار باشه و به چه کسی اعتماد کنه؟ مثلا؟

خب دیکه، از اینور میگند بعد از انقلاب دیکه زندانی سیاسی نخواهیم داشت، دیکه ارتش، ارتش سرکوبگر نخواهد شد، دیکه سیاست پنهانکاری و سازش ازمیان میره و از همه مهمتر قانون های طاغوتی خود بخود باطله و از اینطرف می بینی که زندانها پر شده از زندانیان سیاسی، سران ارتش میسدم رجز میخوندن و هل من ساز می طلبید و قانون های مرضاتی و حتی رضاخانی را داریند صقل میدن و میارنند به میدان... خب صقل بدند، کیه گز پر باریره!



عدل و نفع

توطئه ضد انقلاب علیه سید محمد آقا

شنیدیم که تو فرودگاه جلوی سد محمد آقا منتظری و دوستانتو گزنی، میخوام ببینم کی جرات کنی و صحنه کاری کنی؟ همه جانت خوب چربه، مگه سید محمد آقا چه که سیاست برهاندن؟ سفر کنی به بخودی، سوره کار داشته، جلوتو گرفتی که چی؟ مدارک ناقصه، میر سبز خروچی ندازه؟ خوب ناقصه که ناقصه، میر سبز خروچی ندازه که ناقصه، به ما موراوی فرودگاه چه مربوطه؟ مهلت پاسپورت تمام شده؟ بله نشه، فصولیم به افسری اداره گذرانم سائده. اصلاح! ببینم پس ما و اسی انقلاب کردیم؟

مگه سید محمد آقا دفعه اولش بوده که میخواست اینجوری بره خارج؟ پاک آبروی سید محمد آقا جلوی دستانت گرفته، تازه یکیشون فلسطینی بوده سید محمد آقا جلوی خارجی هم سر تکسته شده. جلوی سید محمد آقا گرفتن هیچ، کلی هم در دسر به خودش دارو دستانت دادن، سید محمد آقا بیرون شدن و اسی رو کم کنی جلوی پروازگاه را بگیرن، فرودگاه را فرق کنی چند دفعه هم سید محمد آقا معافی نشن. وقتی ضد انقلاب سید محمد آقا را ناراحت می کنی، چرا دولت سوت ساکت می شنیه؟ نکته کلکی توکاره؟ خلاصه وقتی خبر سو شنیدیم میخواستیم با بچه حلیمه فرودگاه حمله کنیم، منتها راپرت دادن که به گوری بچم همه سو دوا و ضد انقلابا بالاخره سید محمد آقا رفت لندن، روساهی هم به ما موراوی فرودگاه ماند، ولی اینرشته نشن، دولت ایست سیس زانمان هوا بیعایی کنوری، امور وزارت خارجه و افسران اداره گذرانما که داشتند سید محمد آقا برن اعدام کنه، آن خلیان سید محمد برور را هم که نتخواست سید محمد آقا را بره از دولت سوریه تحویل بگیرن، اگر هم دولت سوریه تحویل نداد، بیستون اعلان جنگ مبدیم. تمام فرودگاه های ما با پای سید محمد آقا قرار و دست سلطنتی در خواصی کن. بعد هم و اسی دیکه از این ضد انقلابی بازی ها پیش نیاد، دولت یک فرودگاه بین المللی برای سید محمد آقا و دوستان سازه، چند ماه اولیا بشتون بده، و السلام.

بچه برورد

آهنگر
زیر نظر شورای نویسندگان
هفت ماهه سیاسی - طنز
تهران - صندوق پستی ۲۷۴۵
احتمالاً روزهای شنبه منتشر میشود
(البتّه تأیید از قویب تا مؤن مطبعت)

باز، ملت بخطر افتاده

باز، بدبخت تو بیجا کردی پنجمین بار گرفتند سرا داده راپرت بیجا آگاهی هربت و روز نویسی تو نتار باز صد روز و دوصد نام دگر دستگیرم بنموده است رژیم لیک یک لحظه نشد عزم من که بود در پی این ابر سیاه نام ما روشن و تابان سازد لاجرم پرچم شورش در رکب بنهادیم قدم جلوه سراز پنجهها مشت شد و شدیواد دست در دست شامردم خوب پی پیروزها هم در آذربایجان و آن طرفها و...
خب، حنا! دمه های نامی بودند که از این لایس سوا استفاده میکردن...
آه، با یابولار شد! جواب حرف مرا بده، مردحسانی یا تو گوان درسته، یا تو گوان درسته...
خب، معلومه که هیچ بقالی نمیکه ماست من ترشه، اگه بندهم فرادستم به عیالی بنده بشه، اولین کاری که میکنم هرچی مرشد و معرکه گیر و فال بین و برده دار هست، می برم می شوم آن بالا بالاها و میکم اگه خدا چهارتا بنده خوب داره یعنی اینا!
- بنده هم همینطور...
- پس...
- اجازه بده دوتائی ما هم بگیم و مجلسی ختمش کنیم. پس این حکایت به مای آموزده که: طاغوت منهای طاغوت تقسیم بر طاغوت مساویست با طاغوت! حق اموالت را بیاورد و رحمت کند صلوات بلندتر ختم کن!

بقیه از صفحه ۱

باز سازی ساواک

راستی، این دولت آیا نیست ملی، انقلابی؟ از چه او را نیست اندر لغو بیعناشتانی؟ کم مگر گفتیم و گفتی؟ آخر ای مرد حسابی از جنابان، اندرین مورد شنیدستی جوانی؟ زین همه پیمان چرا افشانم کردی دیکه از چه؟ چیست رمز و راز این کار و چه باشد مانع و سد؟
بنگه دنیا، با توکل بر همین پهنود و پیمان دوخته چشمان هیژن را دوسار سوی ایران حقد دارد با نغای اندازی و تحریک و پنهان اختلافات محلی را زنده هر گوشه داسان نمله جنگ برادر با برادر بر فرورد خنک و تر را اندرین کشور بیگ آتش بسوزد
چی بهت نبود گروهی عام و خاص، از چهل و غفلت بنگه دنیا را رها کردند، لیک از سو نیست حملها سوی "چپ" آوردند بی برهان و علت ناکه آمریکا رها کردد ز زیر نوج...
جنگ بین راستی ها و "جی ها" درگیرند بنگه دنیا، غارت و دردی خود از سر بگیرد
چشم ما روشن، که ساواک است کرم بازسازی اعلان قتل و وحشت، خرم و خندان و راضی جمله از زندان رها کنندند با صد حقه بازی ناکه بر شغل شریف خود، همان برونده سازی روی آرند و کنند از دل، دعا بر جان دولت بازگردد، آفرین، بر حکم و بر فرمان دولت



... شما چرا نگرانید؟ شما که امروز صبح حموم بودید مسلماً! الان باکاید...

مردی که انقلاب را ندیده بود



از چپول

آخر را بکشید، بعضی ها چشم سپرد
 امینی بودند ولی مرتضی خان میگفت
 من منتظر یک نصیبان بی مح سازه بدوش
 هستم
 سپهر حال مرتضی خان توی کوره انقلاب
 حساسی داشت اندیده می شد، هر جا
 تظاهراتی بود، مرتضی خان یک گوشه
 کار را گرفته بود، هر جا لاستیکی آتش
 زده میشد، کمرش دست مرتضی خان
 بود، هر جا شماری روی دیوار نوشته
 میشد، مازنی هم توی جیب مرتضی
 خان بود، هر جا گاز اشک آور شلیک
 میشد سپهر حال مرتضی خان را میشد
 کنار جوی پیدا کرد که نشسته است زار
 زار انگ میزد آب به چشماش میسپاش
 میزد، همه اینها داشت مرتضی خان
 را به یک بلوغ سیاسی - انقلابی نزدیک
 می کرد که زد و مرتضی خان درست، ت
 شد ۱۳ آبان یعنی همان شبی که شاه
 بیام هروزش را از تلویزیون سفرستان
 گرفتار بدخادته شد و در نرسه ماه
 اغلاب پنجر کرد
 خادنه باین ترتیب اتفاق افتاد که
 سفره نام را مرتضی خان انداخته بود
 وعیالشی توی آشپزخانه مشغول کشیدن
 تام بود که مرتضی خان سراسیمه
 صدایش کرد
 با . . . با . . . شاه میخواستند بگویند
 بگویند، بگوز صبح با شنیدن چند
 گلوله از خواب خوش هشت ماهه این
 بیدار شد، که می چشماش را مالید،
 اطرافش را نگاه کرد، جاخورد، چند
 دقیقه فکر کرد مثل اینکه همین
 چند دقیقه پیش بود که شاه داشت نطق
 می کرد، سردر نمآورد، چند مرتبه
 عیالش را صدا زد، چیزی نشد، سوزن
 سرم را از دستش بیرون کشید از
 تخت خواب پایش آمد و توی راهسرو
 بیمارستان به یک گنجه لباسی برخورد،
 یک دست لباس تری و نیمز انتخاب کرد،
 آترو پوشید و معقول و مودب درست
 مثل یکی از اصحاب کپهدار در بیمارستان
 خارج شد
 کم کم گنجی سردردش برطرف شد
 باین تشخیص که شب پیش از هفت
 نطق شاه! حالتش بهم خورده و ضعیف
 اورا به بیمارستان آورده و همانجا ویش
 کرده رفته . دوسه ساعتی توی شهر
 گشتی زد، توی روزنامه خرید و خیرهار
 خواند، توی تاکسی به اخبار رادیو
 گوش داد و وقتی بخانه رسید، رنگزد
 و همچه که عیالش در را باز کرد اورا
 مخاطب قرار داد و گفت:

تازه انار انقلاب داشت گل می کرد و
 درود یوار و بجره های ملک خودشان را
 برای نهرهای زمینی و آسمان مملکت
 خودش را برای نهرهای هوایی آساده
 می کردند که مرتضی خان کارمند متوسط
 یکمراه دولستان به بشکارت از این رو س
 آن رفته، زن و بچه و فامیل را بوسید
 و نگاری گذاشت، تند هرتب تلوار را
 تا گردن زور پرشک گذاشتن از زد و بصورت
 یک مراه به پیشاپیش انقلاب حرکت
 درآمد . روزها، روزنامه های صحیح و
 غیر صحیح را میخواند، اعلامیه های
 را که از نجف می رسید توی دستشویی
 آدابه جوی پیدا کرد که نشسته است زار
 زار انگ میزد آب به چشماش میسپاش
 میزد، همه اینها داشت مرتضی خان
 را به یک بلوغ سیاسی - انقلابی نزدیک
 می کرد که زد و مرتضی خان درست، ت
 شد ۱۳ آبان یعنی همان شبی که شاه
 بیام هروزش را از تلویزیون سفرستان
 گرفتار بدخادته شد و در نرسه ماه
 اغلاب پنجر کرد
 خادنه باین ترتیب اتفاق افتاد که
 سفره نام را مرتضی خان انداخته بود
 وعیالشی توی آشپزخانه مشغول کشیدن
 تام بود که مرتضی خان سراسیمه
 صدایش کرد
 با . . . با . . . شاه میخواستند بگویند
 بگویند، بگوز صبح با شنیدن چند
 گلوله از خواب خوش هشت ماهه این
 بیدار شد، که می چشماش را مالید،
 اطرافش را نگاه کرد، جاخورد، چند
 دقیقه فکر کرد مثل اینکه همین
 چند دقیقه پیش بود که شاه داشت نطق
 می کرد، سردر نمآورد، چند مرتبه
 عیالش را صدا زد، چیزی نشد، سوزن
 سرم را از دستش بیرون کشید از
 تخت خواب پایش آمد و توی راهسرو
 بیمارستان به یک گنجه لباسی برخورد،
 یک دست لباس تری و نیمز انتخاب کرد،
 آترو پوشید و معقول و مودب درست
 مثل یکی از اصحاب کپهدار در بیمارستان
 خارج شد
 کم کم گنجی سردردش برطرف شد
 باین تشخیص که شب پیش از هفت
 نطق شاه! حالتش بهم خورده و ضعیف
 اورا به بیمارستان آورده و همانجا ویش
 کرده رفته . دوسه ساعتی توی شهر
 گشتی زد، توی روزنامه خرید و خیرهار
 خواند، توی تاکسی به اخبار رادیو
 گوش داد و وقتی بخانه رسید، رنگزد
 و همچه که عیالش در را باز کرد اورا
 مخاطب قرار داد و گفت:



ارتش پس از پاکسازی و بازسازی

تراوشات بی مغزی

آنها بقدری مخالف سرمایه داری
 هایش را مقلد بشدی کرده بود
 چون طرفدار تقسیم ثروت بود
 تعداد مخالفین آن رژیم حتی
 پول خود را در بانکهای مختلف تقسیم به یک دهم تعداد انگشتان دست مردم
 کرده بود
 آن جامعه هم نمیرسید
 تعداد مخالفین رژیم بقدری کم
 بود که هر کسی مخالف پیدا میکرد و به
 استوانت قطع کند
 بقدری به محرومان علاقه داشت ستولین تحول میداد به او جایزه
 که روز بروز کلکسیون محرومان خود میدادند
 را بزرگتر میکرد
 برای آنکه همه بتوانند آزادی بی می کردند که لااقل تیبی مغزانی
 داشته باشند آن را جیره بندی کرده "تیبی دست" بنامند
 بودند
 بقدری دیوکرات بود که همه را ها را به بند کشیدند
 محبور میکرد مثل او دیوکرات باشند
 بقدری آزادی خواه بود که همه بود، بطوریکه هرروز طرح کالای خود را
 آزادی ها را برای خودش میخواست . ترفی میداد
 در آن جامعه بقدری آزادی وجود . فساد بقدری در آن جامعه ریشه
 داشته که مازاد آن را به کشورهای دیگر دوانده بود که حتی گلپایه های بوی
 صادر میکردند
 لبین میدادند

افسانه نیمه علمی فضای ۲۰۰۱

بر پدر خمیای لعنت . . . بر پدر خمیای لعنت . . .
 مرد بخوابو چند ساله در حالیکه کارتویکین هشتاد ساله را بالا زده وزیر
 باران مثل من آب کشیده ، مرتب این جملهارا زیر لب تکرار میکردند و کسی
 دارد با کبریت نمداری یکی از شمع ها را که خاموش شده روشن کند و موفق
 نشی تود ، بطرف شعله که ماشینش نشسته و با چشمانش نگاه از جای چاقچور
 آلود میسوزی اش او خیره شده نزدیک میشود ، نگاه به ساعتش که به کف
 ساعتش صید می کند و میگوید : فایده نداره ، ظهره - فکر نمکنم کسی این
 گاراز! "الایران الناسوئال تلقن کتم کت بقفرتستند ، بریدر خمیای لعنت . . .
 مرد پیشتر لمی نشند و با جامه میسوزد ، یک ساعت میزند و از توی داشبورده یک
 تلقن میبویان میاد ، با عصیانیت از زینش برسد ، کلید صفر بند تلقن بپولوی
 نوسا ختر؟! اختراکتگت اناره اشرا میکند توی سوراخ گوش جیش و سه
 باز خلاف جهت ساعت می برخاند روی پیشانی جاقچوریش سه دفعه چراغ
 روشن میسوزد "به سوچ او بزونه بزونه
 مرد محکم با کف دست جیب میزند توی پیشونی اش - ساعتش خرد خاکه
 شیر میسوزد و عصیانیت زیر لب میگوید : صد رحمت به ساعت های ساخت صمد
 رضوان ، بریدر خمیای لعنت!!
 صفر بند را باز میکند و شماره میگیرد ، هفت ، هشت ، پنج ، شیش ، ده ،
 یوزده ، شصت و پنج و اینم دوست بود
 - چون برسات میگی ، با گوش های خود شنیدی؟
 - به جان عزیزت - دوستم عشورای موسس تلویزیونه ، خودش هر
 روز با سرپرست بوقت جلسه داره ، از دهن خودش شنیده .
 - خوب نگفت نفرش چند روز طول میکشه ؟
 - اتفاقا! از تیر برسد - گفت نمیدونم ، چون این اولین مرخصیه ام!
 - حتما "همه کارمندا خوشحال میشن- الهی برود بگه برنگرده!
 - آره دوستم خیلی خوشحال - چون نتها گنجه که تا من سالها مقاومت
 کرده و فقط اون یوزده سرپرست بوقت ، راستی از سالان گوه چه خبر ؟
 - امروز با سری و هشت هزارو چارصد نفر دیگه از تیرتون رسیدند!
 - ولی نواخبار سه بعدی شبکه ، سرپرست بوقت میگفت: امروز دوازده نفر
 دیگر برای تعطیلات از تهران خارج شدند!
 مرد پنجا و چند ساله صبر انقلابی اش به آخر میرسد و می برد و سطح حرف
 اصالیون! پدروخته های منافق، ضد انقلابی گوشش اصالیون با
 صدای تیشکی قطع می شود! مرد گوشش را زوی تلقن میکوبد ، نگاهش برهنش
 می اندازد، بی بند نقاب روی چاقچور او با دین کشیده و مغز خرم میکند . دوباره
 تلقن را بر میدارد . هفت ، هشت . . . بر پدر خمیای لعنت



و بعد از پیروزی انقلاب / در جریان انقلاب

سفر نامحرمی

ناصر خسرو دروازه شماری

چنین گویند: «ممن الدین ناصر خسرو قبادینی که من مردی بدین پیشه بودم و متعلقه ما میان علم و اندیشه و جهان آفاق افتاد که در آن سالها من در مسافرا می بودم با آنکه در دهان به طعن بدخواهان گشوده، لکن باران نامهرنگ به دیار فرنگ رفته بودند به سبب آفاق و انفس روزگاری گذرانیدند. من چندی در بند بودم سبب آن نوشته‌ها که نوشتی و آن گفته‌ها که گفتی.

باری چون از بند خلاصی یافتم آن نوشته‌ها و آن گفته‌ها مگر گردیدم و بارهای نیز بران بیخیزدم، در آن حال مردمان را شوری پدید آمده بود درخشان و شندیدن و جمع نمودن و راه بیچون و وطن گفتن و لکن فرستادن و مصاف دادن و بعضی چریک بودند و بعضی مجاهد و جزاینها از مرد و زن و پسر و جوان و خرد و کلان و چون سال بدین سیاق برآمد، بدخواهان را طاقت مقاومت نماند و شد آنچه شد و همگان بر آن وقوف دارند.

و اما بعد العنوان، چون نیمی از آن واقعه بگذشت، من بنده عزم سفر کردم و نیک بقصدی فراهم نموده بزم بلا در از مسافرا می خود خارج گردیدم. روز آدینه اواخر برج سرطان سال برینجاه و هشت بزرگ جری بدروازه ری رسیدم.

شهری دیدم به بابت بزرگ با اینبسترگ و جمعیت بسیار. بعضی سرکار و بعضی بیگار و در آن شهر از هر قومی گردهم آمد و بدست فروشی پرداخته و انواع متعه و البسه فرنگی عرضه می نمودند و مرا این بخت حاصل آمد که اهالی آن شهر عادت بر این داشته‌ها هوا کمبوت آنااس خوردند و شلوار لی پوشیدند و من معنی را از یاد نمی آوردم و متعجب بودم که در شهر دیدم، بدانستم.

و در آن شهر هزار کروی و محلت بودی و هر کوی و محلت را نامی بودی. یکی مقدم و یکی ممتخر و لکن مردمان که آنرا شهرندان خواندندی آن کویها و محلتها را به نامی خواندندی که خود بران نهاده بودند، چون: دروازه شمیران و یوسف آباد بالا و بازارچه میوه و گوداخرترو و چاله خرگوشی و چارواچکم.

و بدان که حاکم آن شهر طاغوت نامی بوده است قهار و مکار و اهالی بروی شوریده و او را رانده‌اند به خواری، چنانکه از این پیش گفته آمد. و اکنون هر محلتی به سیاقی میروند و هرکوی به روالی و من خود در شهر بگشتم و این مفا به نامی می یافتم.

چون ظهر برآمد و گرگشتی غالب شد، به راسته اغذیه فروشان داشتمد رفته درحالی باغی بزرگ که آنرا پارک ملت می گفتند. و در آنجا اغذیه فروشان بودند سواد مویخته و دانش اندوخته و از فرنگ برگشته و در بلادی سرگشته و در آنجا آتش رفته خوردم خوشمزه به سه درهم و همسرگ خوردم به چهار درهم و لوبیای پخته خوردم به دو درهم و جای دیشلمه خوردم به نیم درهم و گفتند که این نیمه مالکوت، آن دانشمندان میزند که گامیوتر دانند و فیزیک دانند و شیمی دانند و ریاضیات دانند و علوم دیگر دانند که بهتر از آن درجهان نباشد. و الله اعلم بحقایق الامور.

در احوال مردم آن شهر. اینکه احوال مردم آن شهر بازگویم که ناماز دروازه داخل نتوانند شد و گاه از سوراخ سوزن عبور نتوانند کرد. و در آن شهر مردمانی بودند که بتقریب سخن درخوری می گفتند و بپران آنها را چه خواندندی و عجیبی که من آنچه در چشم ایشان نگریستم، اعوجاج و لولچی در آن دیدم. لکن شاری از ایشان عینک پرچشم نهاده بودند و چون علت پرسیدم، گفتند که از کثرت قرابت کتب باشد.

و نیز مردی را دیدم که انگشت در بینی کرده بود بصحبت گفتی و جمعی از متعزهایی بروی متعز بودند که انگشت در بینی کردن را بنماید. مگر آنکه ابتدا بوضوح متعز می کرده باشی و شنیدم که متعزین گروهی هستند متعلم به متعز متعز نمودن شغل دائم ایشان باشد و یک تنه صد



حزب قطرب الله

تنگه‌ای

از مردم گیلان زمین

سالیها در بنجه بعداد و جور بیکر خویش ملت بد اسیر تا که دوخیم مسم از بافتاد عاقبت از اوج آمد بزرگ با قیام ملت از خرد و کلان گشت کاخ بیم و وحشت سرینگون دیو استبداد با دلت گریختندشای فتنه و شر را زگون در پی بیوزی خلق اسیر گشت تا بان اختر امیدها از فروغ شعله‌های آرزو سر کشید از سینها خورشیدها لکن از فردای بیوزی به بعد غول استبداد دیگر با گرفت در لوی جنگ با الحاد و کفر از جوانان وطن خونها گرفت در میان آتش و سرب مذاب بود آزادی شعار انقلاب لبک چون افتاد از آب آسباب توده‌ها ماندند در دام سرب با زهم جوب و جفا و افترا با ز مسلط بر همه شهر و دیار بار دیگر اختناق و هرج و مرج گشت در هر کوی و برزن بر فراز گرچه شه رفته است، لکن کارها در تک باران خون آسم اوست با لبای دیگر و نام دگر بر کنند از مردم آزاد پوست در چنین اوضاع و احوال تنه از میان شعله‌های خشم و کین یادم آید زین حدیث دلنشین نکته‌ای از مردم گیلان زمین حاکم از ماسوله آمد سوی شفت (۱) گفت بعد از سیمد وینجاوهفت (۲) مضمحل شد رسم و آداب کین دست هر کس جیب هر کس رفترفت

۱- شفت و ماسوله دروازه آفره گیلانند
۲- منظور ۱۳۵۷ خورشیدی است
قصه‌های بجهای دوران انقلاب
عمو شفاق باغ - بعله
برون نفاق باغی - بعله
بیمون اندا غنی - بعله
گیمته اومه - چی چی آورده؟
ز- ۳ و جفا - بخور و بیا!

اگر نمیدانید آید که...

اساسی دوران طاغوت اسم‌های بی سستی بودند. مثل شریف امامی که نه شریف بود و نه امام، بختار که اصلاً بخت با او نوار بود و آبورگار و نکستی که نه چیزی آموختند و نه آخر عاقبت سستی در پی داشتند.

تغییر واژه‌ها

چون مشاهده میشود که بعضیها نسبت بکلمه دمکرات حساسیت بسیار نشان میدهند و آنرا نشانی از فرهنگ طاغوتی میدانند، پیشنهاد میگرد که فرهنگستان کشور کل و لبل و کیمته برای حل این مشکل فتاوی صادر کند و از مردم بخواهد که از این بعد کلمه بالا و مشتقات آنرا بطریق زیر استفاده کنند:

- دمکرات - الذیغراقط
- دمکراتیک - الذیغراقیبه
- دموکراسی - الذیغراقی آی مهندس



شماره مخصوص آهنگر در سالروز انقلاب مشروطیت حادثه‌ای در دنیای مطبوعات طنز است

«بو»های آشنا
بچه که بودم بوزیاد می‌کنیدم | بعضی بوها را خیلی دوست داشتم و هنوز هم در گوشه‌های دماغم آنها را جستجو میکنم. بوی آشنی که پدر بزرگ بعد از ظهرهای تابستون تو زیر زمین میزد. بوی نیم‌کویچه خاکی که مشینهای عصرهای تابستون با دو تا آبیاش بزرگ بهش آب می‌پاشید. بوی عسجی که بعضی خانم‌ها میدادند و بروی خودشان می‌پاشیدند. بوی پای مستخدم شمالی که همیشه مرا به یاد باغچه بوهای می‌آوردند. بوی نوار سوخته روی تنه دوچرخه هرکولیس بوی نفتالین که بوغ فایم با بک تو صدوق خونه با بوی تن دختر همسایه مجنبن میشد و خیلی بوهای دیگر... حالا که بزرگ شده‌ام بو «ها» را بهتر می‌شناسم. بهترین عطری که تا بحال شنیده‌ام (!) تا نا پشت مردم چشم آمده. بوی نیکو بوهای درخت آزادی است... این بو را دیگر نمی‌بینم نه می‌شنوم. نمیدانم، شاید آنفلوآنزای ویست کنگی گرفته‌ام!
سبز مرد گیلانی

هفته نامه محترم آهنگر

اینهاست دکتر اقبال نخست نوکر... اینهاست دکتر اقبال نخست نوکر... اینهاست دکتر اقبال نخست نوکر...

بنام چماق

هانانور که میدانم با پیشرفت... هانانور که میدانم با پیشرفت... هانانور که میدانم با پیشرفت...



مثل اینکه بشم و پهلای جناب سربوت داره میریزه

چرا غم بخوریم؟ حکیم نیشام خیابوری

گر باده خوری بیاریا هم بخوریم... گر باده نخوریم، شیره و بنگ که هست... ببوهده برادرم، چرا غم بخوریم؟

موشه

کار با رونق نگذرد ازین مندیل داران... کار با رونق نگذرد ازین مندیل داران... کار با رونق نگذرد ازین مندیل داران...

پیشانی از آقا وزیر کار... پیشانی از آقا وزیر کار... پیشانی از آقا وزیر کار...



پیشانی از آقا وزیر کار



دگر دیسی آقا وزیر کار

تجزیه طلب

علم: حسن، ایران چند بخشه؟... علم: حسن، ایران چند بخشه؟... علم: حسن، ایران چند بخشه؟...

تابوهای عهد انقلاب

بکاره به دست طلب... بکاره به دست طلب... بکاره به دست طلب...

زفر اندم ریاضی

از کجا میسرود و هوشناکی بگویم... از کجا میسرود و هوشناکی بگویم... از کجا میسرود و هوشناکی بگویم...

مجاهد و مجاهد

مردی برای رفعت... مردی برای رفعت... مردی برای رفعت...

فرض محال، فرض ممکن و ازده

صورت مسئله... صورت مسئله... صورت مسئله...

آنگرد و نت مردم

با اینکه مدتهاست آسامی... با اینکه مدتهاست آسامی... با اینکه مدتهاست آسامی...

تحریک

بقار اطلاع... بقار اطلاع... بقار اطلاع...



تشکیل مجدد ارتش

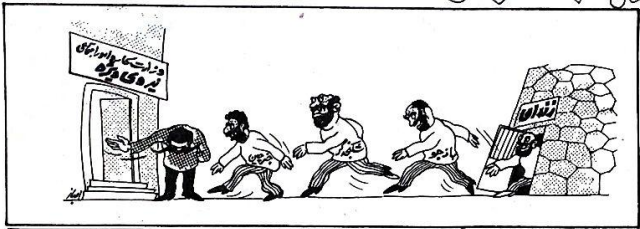
اخبار داخلی تلویزیون

بنابه گزارش خبرگزاری فارس... بنابه گزارش خبرگزاری فارس... بنابه گزارش خبرگزاری فارس...

پاس آزادی از وظایف ماست

ایها الناس، انقلاب شده... ایها الناس، انقلاب شده... ایها الناس، انقلاب شده...

زبانهای وطن



زیبایی - کاشی - ساهکل - موملی

دیلمان

دیلمان! پیرو ولایت! گیلان جفته برآورا
وقتی نی سبزه سبزه گویانه بینم،
چچ برآ کلکوت جور، تری ای جور،
دور... آ... گودش.
یاد می بینم، عین سوبنغ
سبز آبیون می سرفخو را
چچ زنه می دیل دور؟
دیلمان! پیرو ولایت! گیلان جفته برآورا!
وقتی، یی تل پوتی خانه خسته، بینم،
کوچه - باغک تون دله، فوسوس -
دوسوس.
عینخوره - کروس.
یاد آرم، او بیله کاخ - تون بلند.
(باغشاه) کشته دله، دورب دورب مشرغون،
تی گل جی ورسا مرد. آ... کتون.
چاگون، پاک گودش
اما، تریاد. آ... گودش
بدنه، بهیلا بلنده، غم، آیه شویر جگور،
می پستانکای دله شتون، خانه کونه.
کینه ساس، پس فیسور، لانه کونه!
دیلمان! پیرو ولایت! گیلان جفته برآورا
وقتی تی آیش ملک تونه بینم. ای سو،
اوبو
ذبت، آبیون، نایش آبو.
یاد آرم شویر گل، تونه دور شد
کی تی مردان ده آیش. آ... بو.
می دیله دشت مره شوری زنه
می جوارغ، مره بور بوری زنه!

دیلمان، پیرو ولایت، گیلان جفت برآورا
وقتی بی بیته بوکونه مومینم.
تل - تون آبو
که فقط خو (کلتن) و (بورسری) که.
شور - بخور - نمیر دارن
درفک دال، اوشونه خواجه بنه
امارهش، مومینم، پاری شهر تونه دله
تی آدم - نفر درن.
خونام پس، تی نامه پدک کنم،
دیلمان! اوشونه شیرین گاری شه، اما
تله یاده، مورمیدک کنم،
سبزه، بی، دهان خرک کنم!

مناقض:
راجع به کله متناقض خردم هم
درست نمیدانم. ولی فکری که متناقض
همان کمونیست با عدلیا اینکه متناقض
دستهای از کمونیستها باشد. بهر حال
به نظر بنده اگر از لفظ کمونیست
استفاده شود بهتر است چون شامل
همه ضد انقلابها (کارگران بیکار،
زنان بی حجاب، دهقانان زمین
روزی نامه جی ها و کشاورزها، آنها بی
کف دست دولت آمریکا تا هزاران سکنه
ترکیه، عربها، کردها، بلوچها،
ترکمنها و غیره) میشود. تازه اگر
کتابهای تاریخی را که تازگی چاپ
شده بخوانید می فهمید که این
کمونیستها از زمان کوروش هخامنشی
(شاه شاهان) تا حالا هر وقت ما
آدمهای انقلاب کنیم، نیست نوکر
خارجی اند، تا انقلاب آمده به نتیجه
برسد به آن خیانت کرده اند.
سراداران مواظب باشید فریب
نخورید چون کمونیست خود را به
لجاسای دیگر هم در خواهند آورد.
"عزیزان"

ادب طومارزاده
طومارزاده ای در سلو بوری
می گفت: ادای ماه هیچ دردی
نی خوردن و یک آدم حسابی
در میانشان پیدا نمی شود.
اورا گفتند: تو ادب ادب باش
که در تلوزیون، این جنسیس
بر ادای ما ملکت تو بین کنی.
گفت: ادب چیست؟
گفتند: سا شو نموم.
فحش خوش ادامه ده.

کبلانی جان نترس

گیلکی - رشت - کبلانی جان نترس
اینجا گ دارم، می جوابا بدن
دانی بی، جانشا دین، دریا کول
تک پالو، آخر کرا گب آیه
چه سینه، ا گفتار، تا لب آیه
تره گب دارم، من تی امرا گمه:
چره انقلاب، انحصاری سوسو؟
به قول اوشان، کافره، برنده!!
کاپیش، خرگوش، ردل چاقو بدست
چو واش داننه، هر جا فوستا ندرا!
بویوسته آیه نفته ره، سینه جا؟
کی ویرجا، خوشانه گیانه بیگی؟
ا دوز و کلک زنه امرا نیسه؟
ا دردا نامن من کی ویرجا بکم؟

ناره از چماق و چماقار بساک
خرامی، اوشان میانی، کسه
می سینه درون، هینقدر گب دره
ا چیزانا، من ایشانوم، یا خوانم
گیدی مردمان کبلانی جان نترس
چره، دس دسه سر نه، فاندرو؟!

بوگفتند تی حرفانا آهنگره
زاگان! اب! دریا، نجسانبی
شیمی ملت رایبه، بی واهسه



چطور انقلابیو با تمام وجودم حسن نکرده ام؟ ... همین دیروز هزار و هفتصد نومن از حقوقم کم کردن ...

تیمور جالبی
می غم زنجیره بو، می یادگفته
مسلمانان! منم زندانی غم

آزادی
می ناله جا، گز، غوغا دگفته
می آزادی واسی، دعوا دگفته

ولایت
همه جا سبزه، خوش آب و هوا به
می جان و دبل اسره آشنایه

آواز
لاکوی! دنیا محل (راه - دواره)
زستان شه، بهار به، دوساره

ههل دهن لهرابه عمر فاروقی
بسیکم هم بو پیم به رو و لام
به کیا ناخودتن فوجی نیرزایی
ریش و عمامه له چانه و لهسان
قاضی القضاات و شاری شه رعن
حاشاله بیستان بهی به ره که
هاتنه بو و رمی و سلماس و دورود
دزی قلا کان، بیایو باشه رهف؟
سهو قاتی خوینین بویت ده بانو
خوسان زانیمان زور باشان ناسی
فکول! له و کا برادج نی دل رهف
بیزاری کردم خوتم نیسه لاهه
غیر ریشی (فیدیل) نامعوی زینی
لدهست خوین مزان گلی بهزارم
باوذه وله مند نه بن به نهچیر
بی کورنی ههل دهن لهر ره و دابه
هوی دوا که وننه و ره نهجه و عه رایسه

کاکي ناسنگر و دیسانو سلام
نیکنن زنه نه شان بو به نیلایی
نهر پنج و باغ لاهه ست وله شان
همهویان شیخ وهده کهلهی ورعن
زور ساشه نهه سو که و بی خنده
به لام نهی بوچی سوپا بود فر بود
دوره به گانی ویشانه سف سف
له کورده وری ناورده کانسو
نه بهیسه و قیانون نه ساسی
به شیمه و سونی دهخن نه فرقه
برو ناسه وشت من نهم نیرزاهه
غیر ریشی (کارل) نامعوی زینی
من خدسکاری چینی هه زارم
ماچ دهکده دستنی ره شانی و فقیر

آهنگره منظوم مکتوب

ای جناب مدیر آهنگر
نه برون وار، نه دفترون، نه میزون
اشتمین پست صندوقدا مکان
واردی سندن کجا بتم چوعلی
سهه چوعلی سوزم، کسلا به وار
نه قدر شری بو لادیم سهه سن
چون حرفی دالی ناسای دوزدون
نظم من حدف "حدف" حدف "حدف"
شعر من بو لادیم سهه سن
آزادیسر که توپام یوه شمیری
"شعر من" چاپ لدهنده "سر" اکتون
دردی دهمی لهره سوله میسه م
دندیم کل بیزی رعایت الله
آند و تروم سنی دسیر چیلهر
گاه دلبستن که چوچین دی بودیل
گاه دلبستن غلغترین ایشی دور
لیکن اوسولما بیسور غلغ
چاپ اوسولما بیسور غلغ
ایندی چاره فالب بوستا دوستون
یا غلط سیرس بو شری چاپ له
ایندی ده "طبق رسم مطبوعات"
آهنگر ما "مفتر" شاعر آذربایجانی بعلمت غلغهای چاپین که در اشعار
گذشتاری در روزنامه پیش آمده ناراحت شده و شری را به انتقاد در باره
این امر احتضامی داده که در بالا درج کردیم. در ضمن اصرار داشته اند که
ترجمه آنرا نیز که بغاری سرودماند حتماً چاپ کنیم که آنرا عیناً "در زیر
نقل میگیریم. به شرط آنکه قهراً یا شدکد شرفارسی می سازند.

نامه منظوم به آهنگر

ای فرورفته در ته سنگر
حکم یک شخص لا مکان داری
گاه در غیب و گاه در حضر
گارد بگرفته از نظر پنهان
من ز دست تو سخت بیمارم
شعر را نترک می کنم کرم
بسکه در چاپ نادرست شده
که کنم غرق خود ببحر اژه
چاپ شد هر یک از یکی بدتر
یا "حدف" را نوشته ای تو حدف
گم شده رفته در دیار عدم
گشته مفهوم جمله از آن دک
همه که نیستند از آن آگه
یا ز "غلط گیر" این باشند
که چه پس رفت کرده ای عجب!
قدر خود پیش از این نسازم کم
شرح این غصه پیش تو دادم
شعر ما را کسی مواظب باش
چونکه گوید "عجاج" بجای "درخت"
دقت ما شود چسباپ دو صد
گشت "تالان" بشعر من "تالان"
این که رسم و راه امانت نیست
آسرویم رود یابین تریسیه
دهم اولتیا تویم ولی با حزم
بشود چاپ عالی از اغلاط
ور نه عزت زیاد "با" مرخص



ایمپراتوری!

هفته رفعت

پنجم برزخه



سختینه - رابطه شیخ محمد منتظری و شاه
من اخیراً "کشف کرده ام که علت تمام بدبختی هائی که به سرمان می آید، شاه مخلوق است و پس، ملا همین الم شنگای که حجت الاسلام محمد منتظری در فرودگاه مهرآباد براه انداخته و آبروی انقلاب ایران را در دنیا برده به ایهت دولت موقت انقلابی هم شینگی "اسلامی" نما بست، مستقیماً باعت و بانیاش شاه است. باور نمی کنید؟ به صلاح جان اسکبه باور کنید. چون اگر آن شاه پدید سوخته، پدر محترم و مبارز این پسر را نمی گرفت و زندانی نمی کرد، حجت الاسلام مذکور اینقدر بی سرپرست و خودسرو سرتیغ بار نمی آمد.

چهارشنبه - نام شاه را بر نذارید راستی این چه رسم عجیب و غریبی است که دارند در هر کجا اسم انواع شاه و شاهزاده ها می آورند و شاهدخت و اعوان و انصارشان است بر می دارند و بجای اسم های دیگر می گذارند ؟ آیا این آقایان می دانند که با حذف این اسم ها، ممکن است نسل بعدی با دش برود که اعوجوبه "مردمکش و خاش و وطن فروتنی فاسدی به نام شاه در این مملکت بوده" و آیا می توانند تضمین کنند که دیگر شاه های دیگر، با استفاده از بی اطلاعی مردم، ممکن نیست قد علم کنند و خودشان را صالح و خدمتگزار معرفی کنند و یار بگیرند مردم را به بند بکشند ؟

چون می دانیم که این احتمال را رد نمی کنند، پیشنهاد می کنیم که اسم شاه و خانواده اش را روی بعضی از محلها بگذارند تا همیشه مردم بدانند که این موجود چه اعوجوبی بوده است. مثلاً "چه انگلی دارد که اسم زندان اوین را بگذارند " زندان شاه " یا اسم محله شهر نو را بگذارند " اشرف آباد " و یا همانطور که مردم قلا گدشته بودند، اسم میدان شهدا را بگذارند " شکارگاه سلطنتی " و اسم سینما رکس آبادان را " کلبه آریامهر " شکارگاه سلطنتی و ضمناً اسم قوانین و مقررات دست و پاگیر و مردم آزاری چون ماده صد و عوارض ناموسیل و قانون مطبوعات و غیره را حتی بگذارند شاکر، تا واقعاً و محرابان این مقررات و قوانین، با دشان باشند که دارند چکار می کنند.

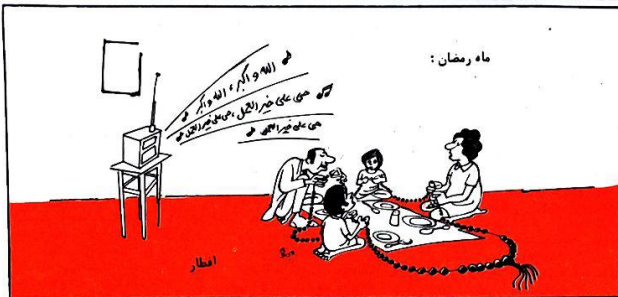


پنجشنبه - برای رفع سوء تفاهم خورینگار آهنگر از گرامش گزارش مباد که هفته گذشته، راننده های به او مراجعه کرده و تکلیف داشته که بیرون کرمانشاه، چند نفر بوری به جهت جلب مایشن را گرفته اند و هر چه داشته و نداشته از جمله ساعت مچی اش را برده اند. شایکی گفت که طرف ها به هم این کافا نکرده اند و از او خواسته اند که تا خرید با ساعتی راهم بدهد. وقتی که راننده گفته است کافه خرید ندارد و اصولاً کافه خرید به چه درد آنها می خورد، جواب داده اند: " وقتی چیزی خرید نداشته باشد، نمیتواند راحت آتش کرد، چون خریدار خیال میکند مال دردی است !"

جمعه - توقع بجای بوسی آقای بوسی، استاندار مستعفی کردستان گفت " آنها که درباره کردستان تصمیم می گیرند، شناختی از منطقه ندارند. " گفتن این جمله، خود می تواند علتی باشد بر پذیرش استعفاي ایشان از استانداری. آخر چطور ممکن است کسی در دولت موقت انقلابی بعنوان استاندار عضویت داشته باشد و آن وقت چنین افرادی به کلین قوم بگیرد؟ بعنوان نمونه، مگر آقای طومار زاده از صدا و سیما ر رشت های داشت که درباره آن تصمیم میگیرد؟ مگر ایشان در دولت سایر مراکز قدرت، چندتا متخصص اوضاع و احوال و دستگاه های مملکتی سراغ داشته اند که حالا توقع دارند تصمیم بگیرندگان کردستان، از منطقه شناخت داشته باشند؟ اگر این آقای بوسی است که می بینم، فردا می گوید " باید تصمیم بگیرندگان درباره ایران هم از منطقه شناخت داشته باشند. "

شنبه - مدارس ایزان دو زیانه بعد از اینکه گفتند وزارت آموزش و پرورش ندریس زبان خارجی در دبستان ها را ممنوع کرده است، یک مقام از آموزش و پرورش تهران گفت که چنین مطلبی حقیقت ندارد بلکه وزارت خانیات برای حفظ حقوق مردم، مدارس ابتدایی دو زیانه را محدود کرده است که بیش از سه هزار تومان شهره بگیرند، آنرا هم در سه فسط هزار تومان بگیرند که اجحاف به مردم نبود. خبرنگار خصوصی ما، پس از یک بازدید گفرا از چند مدرسه دو زیانه متوجه شد که شهریه این مدارس (با احتساب کرایه اتوبوس و هزینه ناهار) بین ۱۷ تا ۲۵ هزار تومان است و در یک قسط هم وصول میشود. امیدواری ما اینست که همان مقام، فردا خبر ما را تکذیب کند تا ببینیم کدام صاحب مدرسه ایست که چنین مالیغی از مردم بخواهد.

یکشنبه - شورا از بالا بالاخره پس از مدتها که مطبوعات، کلام های امام و آیت الله طالقانی در مورد لزوم ایجاد شوراها را تذکر دادند و تکرار کردند و خواستار اجرای آنها شدند، آقای فخرزاده (که در ابتدا طومار زاده بود و به علت آنکه حقوق دو هزار ریال باشد) بویانی بهیض ساخت، فلتر تکثیر اضافه شده نامش را نامبردیم (این اولین کسی بود که این سد را شکست و اولین شورا را تشکیل داد، منتهای همانطور که خودش اعلام کرد " این شورا بزرگ از بنده



ماه رمضان:

برنامه امشب سیمای طوماری

م - مثل - از همدان

سودگران بن المللی تربیت نگهداری و حمایت می شود. در اثر انقلاب نسل آوردند و در قلعه جام جنگ سگوشش دادند. ولی علیرغم این تلاشها امید می رود تا چند سال دیگر ارتزی از او باقی نماند. " اخیراً " آهنگرها نیز نسل این جوان موی را در معرض خطر قرار دادند. در حال حاضر وجود این جانور سلامت و فضای جامعه را به خطر انداخته و هرچه برای سلامت جامعه بشری بآید هرچه جانور نسل برچیده شود، زیرا این را سرگویی می کند، خلفا را فریب میدهد و از این راه ابرار عالمی میکند و کلا " او را برای ایجاد آذوقه و حفظ منافع اربابان پرورش می دهند. اینک شونده گان عریزی را که پولشان حرام شده و تلویزیون خریدند بدستشوند ترانه شرعی مردان دعوت می برنانه تا بعد از شنیدن این ترانه به برنام ماژ و ازدها بپردازیم و شرح حال جانوران مخر دیگر را بازگو کنیم. " دارم دارم دارم، دارم دارم دارم.

شونده گان عزیز بعد از شنیدن ترانه شرعی مردان اکنون به نمایش برنامه راز بقای امشب می پردازیم. دارم دارم دارم، دارم دارم دارم. " برنامه ما امشب، جانوران قطعی موجودی که در صحنه تلویزیون می بینید موجودی است که در قطب دانات و حیوانات است. نوع دیگری سلسله زنده گی کرده و سلسله مربوط به یک دوره قبل از انقلاب است. این حیوانات زبانی دراز به اندازه زبان رومیه دارد. از خصوصیات عمده او نرس از انتشار حقایق است. بسیار موی، دروغ پردازی بی حیاست است دفاعی او دو شاخک های بی حیاست است که در دستش دارد، وسیله حمله یک جانبه او نیز همین جانبه است که می بینید. علاقه زیادی به شکار مجاهدین و فدائیان دارد. سرگرمی او بازی با کلمات است مثل باره نامه و جمع آوری طومار است. این جانور که به قطعی معروف است ولی در وطن خود متولد میشود و محیط مساعد برای رشد و پرورش او فراگ است. این نوع حیوان غالباً " به وسیله

غم توغصه این انقلابست

دوق دق ای سلام آقای دکتر نمیدانم چرا مخلص شد اینطور مردم گهجه، تنم گرمه، دلم سرد سراپای وجودم مطمئنم از درد فشار خون من سواج گنگتسه تن من سرد محتاج گنگتسه هوای کوجهه ساخت است و تنگ است دلم با خوشترین دادم جنگ است ندارم قدرت یک حرف گنگتسه نه یک دم راحت و آسوده هستم اگر نتردید ترکبند خودم کسی مصدر خود جانی ندیدم حساب دکتر، آخر این شد که از ز لب ستنی شدم اینگونه بیمار دو روزی بعد از آن میدان و آن جنگ با زادی چرا شد عرصه ها تنگ حقیقت بوسی و تکسان و نهمت نبودن بهر حق گفتن شهادت در و دسوار شهر و کوجه و دشت نه تهران، بلکه حنا ساری و رشت شعار فلجما فغان جماعتی است اشتر از قلدری و فلجما فغان است شدارد هیچکس شاه من جانی دست مردمان انجمنانی جز بر سا میشود جنبش بجائی چجائی میشود آنجا رهائی مجاهد میشود جاسوس و دشمنی فدائی خصم ما و خصم مبین شو گویی خون آن مردان را داد که آتش زد سگاج ظلم و بیداد برای کشتن آزادگی بسود رهائی نه، برای بندگی بود برادر! این چه زود و اختیاری است قفرها جاگزین کل، به باغ! است ز پس ناکت نیستیم گنگتسه قسر روانی گنگتسه ایند قفصه دکتر! صداوایم بکن، حال خراب است مداوای چوسن، کاری صواب است

که در راهی بجز راه صواب است لب از گفتن فروستن کلاهت ره سردانه رو، این بگه راهت نگاهش کردم و لب را فشردم نرس از شوکر بیگانه ایدوست تو آخر می کنی از فرزندان پوست سر انجام از پس اسیر بیخه نام دمد خورشید آزادی بهر پایم که افغان " گنگتسه ای مرد هنشیا ز که خاموشی تو را بزموده بیمار غم تو غصه این انقلاب است

ابوالریش



مثل اینکه ضد انقلاب در کردستان حمله را شروع کرد.

نه نسیار، جواب، اون نوب اظهار بود که در رفت.

شماره مخصوص مشر و طیت آهنگری نظیر است

اطلاعه با نگاه جماع بدستان جماع بدستان عزیزان نظر با بیان رسد. برای مهارت بیشتر در استفاده از جماع بدستان، کلاسهای آموزشی ما روزهای زوج برای اربابان و روزهای فرد برای خواهران تشکیل میشود. برای اینکه نیرو و استعداد خریداران و جوانان سر استفاده صحیحی شود کلاسهای بی نزار اول تا نسیار برای تعلیم آنها دایر خواهد بود. محل تشکیل کلاسها در باشگاه جماع بدستان میباشد. نشانی باشگاه، جام جم. استودس شماره ۱۳ " علی ۶۱ "

(یعنی فخرزاده) و چند نفر دیگر ... است. حالا دلم میخواهد ببینم بعد از این کدام شریک خورده ایست که تقاضای تشکیل شورا داشته باشد.



دوشنبه - آخرین خبر از نسیم خاکسار نسیم خاکسار، نویسنده ای را که چند سال در زندان های شاه بود، اخیراً طبق روال پسندیده همان، زندانی کرده اند. توفیق نسیم خاکسار، باعث شده است که سر و صدای همه در بهیاد و به این عمل ضد انقلابی اعتراض کنند. نظر به اینکه ممکن است بعضی از افراد ناگاه، در مورد توفیق نسیم خاکسار هم مانند توفیق محمد رضا سعادت، دولت را بخواهد کنند، مایک مورد هم گذشته، در مقام سخنگوی دولت اعلام می کنیم که دولت در توفیق نسیم خاکسار، هیچ دخالتی نداشته و طبق معمول دولت های مقدر، از حرمان موقوف نیز محروم نمی دارد.

پیش نویس قانون اثانی ممالک محروسه آهنگر خانه

بسمه تعالی - مقدمه - قانون اثانی ما از یک مقدمه و ۲۳ اصل و ۵ تبصره و یک واژه نامه که در اثنا آمده است ، تشکیل شده است . چون تعدادی لغت فارسی در زمینه اصول گنجانده شده اند ، واژه نامه مورد نیاز است .

اصل ۱ - بوجوب اصل زبان و خط رسمی ما عربی مابلفارسی کمرک می باشد .

اصل ۲ - رنگ پرچم رسمی ما ، مشکی یکدست باشد ، که در وسط مستطیل آن دو یا چند چاقی بالدار بصورت ضربدر منقوش و با طبله دوری شده باشد .

اصل ۳ - قانون اثانی بوسیله ۷۵/۵ نفر از "خبله گان" مورد اعتماد ، بسمه مورد استخاره گذاشته خواهد شد .

اصل ۴ - اعضا مجلس "خبله گان" از میان نمایندگان اقتدار و صفوف ! اجلی ساز ، مکرر ، بلند ، آهنگر ، دستفروش و نمایندگان همهجملهای زیر بار چاق ، انتخاب خواهد شد .

اصل ۵ - که در مورد اصول قانون اثانی "به خوبی سارادی و جرح بحث" خواهد پرداخت .

تبصره ۱ - در مورد اینکه دعوت حوفاذاتان ، روشنفکران و صاحب نظران حرام است یا خیر ؟ "استخاره" عمل آمد که بعلمه "اصولا" شرکت .

اصل ۱۰ - اینکه اقتدار و طوایف ! در تدوین هر قانونی شرعا ، حرام ، نجس و غیر اسلامیک می باشد !

اصل ۱۱ - در سازمانهای خصوصی کوچک مورد احترام و ستایش است . مثلا اگر حاج مهدی این زاده با مبلغ ناچیز هشتصد میلیون تومان سرمایه خصوصی ، موهسه کیهان را ضمیمه ارتفاعات جولان کردند ، هیچ احد اینها حق زرت و زورت نسبت به "طبیون علیه ها" را نخواهد داشت .

تبصره ۲ - کسانیکه مخالف سرمایه داری کوچک و بزرگ باشند ، بوسیله شورای نگهبان قانون اثانی ، نتبانشان در آورده خواهد شد .

تبصره ۳ - از قصیده سرایان چیره دست (در حدود فرخی و عنبری) دعوت میشود که در ستایش سرمایه و سرمایه دار به سرایش برخیزند و قصاید و ترانههای درخور را سرودن آغاز نمایند !

اصل ۶ - برای جلوگیری از هرگونه سود جویی و اجحافی مراکز بخش هرویش و سایر شعب آن در سراسر کشور ملی "اعلام میگرددند و دولت راس" امور بوظرفرا "زین وقت می نماید" !

اصل ۷ - قانون اثانی بوسیله شورای نگهبان (به نوبت یک شب در میان) نگهبانی خواهد شد .

تبصره ۴ - شورای نگهبان از میان نمایندگان و در نهایت فلج چاق و سیل از بناگوش در رفته بانگها و ترکتبهای خصوصی و عمومی و افراد داوطلب

نبره های ویژه چاق ، انتخاب خواهند شد .

اصل ۸ - در پای شمال آهنگر آباد زنانه و خلیج فارس و دریای عمان بردانه و تنگه هرمز ممالک محروسه آهنگر آباد پسرانه ، اعلام میشوند !

اصل ۹ - برندگان آزادگی جزوا در صراط مستقیم (به چپ و نه بر راست) را خواهند داشت .

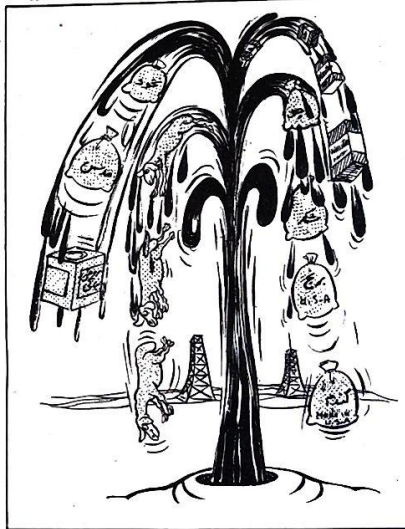
اصل ۱۰ - بزبان در امور آئینی و خانه داری آزادی کامل و تا حدودی خود مختاری (که به تجربه طلعی منجر نشود) داده خواهد شد .

تبصره ۵ - خود مختاری اصولا "نجس است و شرعا حرام" .

اصل ۱۱ - ارتجاع پیروز است ، فدائی و مجاهد کمیلیت نبود است .

اصل ۱۲ - چون امپریالیزم توپو اعلام هستنکی نبوده است ، هیچ کدام از هزار فرار دود جانانه ما با آنها فسخ نمی شود !

اصل ۱۳ - مسئول بوفتنراد بیو "هوجی و بیوزین" مجازات "پاره نه" وسط انقلاب خلق بدون یا راه برود .



مفسد فی الارض میخریم

بواش پواش صدا میاد نفس نکش ، زندگی کن! فکر میکنی ؟ فکر چی؟ وحشت طاغوت را دیدی قسرت ننداره برای ما آدم باید دست بچما امروز روز نصیری بود ای زندگی خنده داره غصه "خال خالی" اینه زور گرم انقلاب تنه "ای الارض دیگه تین تنه" فراموشی ما کس نیستی یک چون داری قدا کنی ای آدمسا محضی خدا تو قوم و خویش و آشنای تو ای کس و کارتمسا تا پسی داری می بریم برسا

بواش پواش صدا میاد نفس نکش ، زندگی کن! فکر میکنی ؟ فکر چی؟ وحشت طاغوت را دیدی قسرت ننداره برای ما آدم باید دست بچما امروز روز نصیری بود ای زندگی خنده داره غصه "خال خالی" اینه زور گرم انقلاب تنه "ای الارض دیگه تین تنه" فراموشی ما کس نیستی یک چون داری قدا کنی ای آدمسا محضی خدا تو قوم و خویش و آشنای تو ای کس و کارتمسا تا پسی داری می بریم برسا

"وزیر کار به محض اینکه فیمید کارگری که برای شکایت پیش او آمده ، از کارخانه خاور است ، به او یک لقب ضد انقلابی اعطا کرد و به حرفش گوش نداد و رفت ."

از برنامه کارگران راهیو - ۵ آبر

مجازات ضد انقلاب

ظاهرا "آقای وزیر کار به پیروی از شی بسندیده همکاران خود و سایر اعضای هیات حاکمه ، سادهمترین و کوتاهترین راه را در کشف ماهیت مضران کشف کرده و مورد استفاده قرار داده است . اما از آنجا که پتر همیشه جابز الحظ است و ممکن است نتواند حتی همین راه ساده و کوتاه را هم به خوبی طی کند ، ما دستور العمل تکمیلی و خدایسندانه ای را بجای آن در اختیار ایشان میگذاریم که با استفاده از آن خیلی راحتتر و آسانتر میشوند به کشف توطئه های ضد انقلابی بوقف شوند . به نظر ما اخراج یک کارگر از اتاق یا گوش نکردن به حرف او ، به هیچوجه برای مجازات یک ضد انقلابی کافی نیست ، وظیفه مسئولان انقلابی وزارت کار حکم می کند که کارگران ضد انقلابی را پس از کشف ماهیت ، به مجازات هم برسانند . به این منظور ، پیشنهاد می کنیم بخشنامه زیر از طرف دفتر وزارت مورد مطالعه و اقدام قرار گیرد ."

بخشنامه به عموم ادارات کل و ادارات و دوائر وزارت کار در پایتخت و شهرستانها

مشتولان امور چشم و گوش خود را باز کرده و مراتب توطئه های ضد انقلابی باشند و از این پس در برابر ارجاعات کارگران ضد انقلابی به ترتیب زیر عمل کنند :

- ۱ - هر کارگری که برای شکایت از کارفرما مراجعه کرد ، به نحو زیر با او رفتار شود :
- در مورد شکایت از کارفرمای کارگاههای کوچک و دستی ، کارگر به کسر یک روز حقوق محکوم شود .
- در مورد شکایت از کارفرمای کارگاههای متوسط ، کارگر به تسخیر و کسر یک هفته حقوق محکوم شود .
- در مورد شکایت از کارفرمای کارخانه های بزرگ کارگر به اخراج دائم و صد ضربه شلاق در محوطه کارخانه محکوم شود و سپس تحویل کمیته داده شود .
- ۲ - با کارگرانی که برای اضافه دستمزد متحصن شوند یا اعتصاب کنند یا به وزارت کار مراجعه کنند به ترتیب زیر عمل شود :
- اگر تا بدست در صد اضافه بخواهند چهل درصد از مزدشان کم شود .
- اگر تا به هر کدام نیز ۵۰ ضربه شلاق زده شود .
- اگر از بدست تا پنجاه درصد اضافه بخواهند ، علاوه بر کسر دو برابر مبلغ درخواستی ، یکی صد ضربه شلاق بخورند و تحویل کمیته هم بشوند .
- از پنجاه درصد بیشتر ، تحویل دادگاه انقلاب خواهند شد .
- ۳ - در مورد شکایات مربوطه بسمه و سکن و ساعات کار و اضافه کار و غیره مجازاتشان توسط کمیته سوسیترک از نماینده کارفرما ، نمایندگی کمیته محل ، نماینده دادستانی دادگاه انقلاب و یک کارشناس با سابقه مسائل کارگری ساراوک تعیین خواهد شد و در هر حال مجازات آنها شامل کسر حقوق ، شلاق ، اخراج بوقت ، اخراج دائم و احواله به دادگاه انقلاب خواهد بود . حضور نماینده بدست زرها بعنوان ناظر مشورتی در این کمیسیون مستحب است .

والسلام علی من اتبع الهدی



اینو چرا آوردی؟ اینکه تو رژیم قبلی نه شکجه شده و نه زندانی بوده ...

آقای مبشری، باشما هستیم...

بقیه از صفحه ۱

فریادشان کردیم. همین کیهانی‌ها و وزن روزی‌ها با بقیه روزنامه - نویسیها چقدر آمدند خدمتتان و شکایت کردند، بعد از آن موقع باور کردید یا نه، ولی این را میدانم که حالا دیگر باور کردید. حالا دیگر قول نخست‌وزیر فولکلور شماشان، قیامید اینجا، یعنی دنیای مطبوعات آنهم در شیرتوشرفه‌ای، گودی است که رستم در آن زمین خورده. میخواهم با روش نخست‌وزیر، رئیس سابقتان، حرفمان را با یک حکایت بیان کنم. به سگ همان حکایتی ملا نصرالدین میهن‌ساز بزرگان کم و بیش بی‌ربط ولی خوشه البته در مثل مانفته نیست.

میگویند خر ملا زبر بار سنگین تشلی می‌کرد. ملا برای آنکه خر به راه یافتد، یک آمول انرژی کاذب به او تزریق کرد. خر چنان به دودن افتاد که ملا بدید به گرد پایش هم نمی‌رسد ناچار یک آمول هم به خودش زد و دنبال خر دود. مردم از این منظره عجیب حیرت کردند و علت را از ملا پرسیدند. طعنا "ملا در آن هیر و ویر و سوزشو دودین نمیتوست و تابع را شرح دهد. این بود که به آنها گفت اگر میخواهید بدانید چه خبر شده، یک قدری آمول انرژی کاذب مصرف کنید. البته این مثل قابل انطباق روی وضع ما و شما نیست، جز در این بخش که بالاخره شما هم فهمیدید که چه خبر شده و بر ما چه میگردد. شما عادلترین دولتمردان مملکت بودید که خواسته یا نخواست، یک سوز به خودتان زدید و درد ما جالور خوردنها را درک کردید. البته بعیر از شما از هیچ‌یک از اعضای حکومت فعلی انتظار ندارم که برای همدردی با ما سردیس یک روزنامه شوند. قدرتی را بکنید چقدر مصک میشود اگر آقای قلی‌زاده سردیس یک روزنامه مخالف باشد. از خودش که گمان نمی‌کنم انتقاد کند. از برادران عزیزترم به همونستن، از همسوی و طبرستان آقای جبران هم مشکل‌لش نباید کرده‌ای بگریه. در نتیجه روزنامه‌ای که نه منتقد سب داشته باشد و نه ریغی نه مرغ چمان، در این فصل گرما، فقط به درد یاد کردن مسخورد. آقای بزده‌گر روزنامه در بیابان، فقط از حضرت آیت‌الله العظمی خاتمی انتقاد خواهد کرد. و این حضرت هم اگر اهل روزنامه شود با فقط با خبرگزاران فرانس دربار هر چه سواد قصد به شاه و خط و نشان برای فریادگفته‌استدکار کارلوس صحاحه خواهد کرد. و با به لاج بزده به بدل و بخت‌سابق مختلف ملطرو ایران خواهد پرداخت. آقای بزرگان را که اصلا "حرفتر" نزن. ایشان محتمل تمام صفحات را به چاپ دوباره و سه باره حکایات ملا و لطایف غیب اختصای خواهد داد. پس همان بهتر که روزنامه نویسی فقط ما و شما باشیم.

کیهان را تجربه کردید و نتیجه‌اش را هم بعد از عمری خدمت و مبارزه راه آزادی دیدید. خبرش را داشتیم که اولین مقاله شما در کیهان چپ‌روهای درازی در چایخانه مانده بود و منظره‌ها را از طرف همسایه دلسور و انقلابی داخلی تان بود.

در هر حال سرور عزیز، پدر بزرگوار، درهای روزنامه آهنگر به رویتان باز است. روش ما را که دیده‌اید و می‌دانیم در دل چه نظری به آن دارید. هر وقت از آنجا استعفا کردید، اینجاست همان روی چشم. نه ما سوز داریم و نمکسته. فقط نتایج شما را می‌بینیم که طرز نویسی، آهنگر مطمئن با احاطات و تجربه‌هایی که این مدت از نزدیک آندوخته‌اید، بهترین راه ما طرز نویسی از عمیده بر خواهد آمد. بسم الله. پشتش هم السلام علی و بقیه فصای.

چهارم رابده...

بقیه از صفحه ۱

"شب است و چهره میهن ساهه... برادر نوجوونه، برادر غرق خونه، برادر کاکش آتشخونه... در هر حال همانطور که همه مسلمانان عبور می‌دانند، انقلاب اسلامی از طرف پاره‌ای عناصر کافر و مترک و مجاهد و دمکراتیک و ملی و فاسق در خطر انحراف و نفاق قرار گرفته که خوشبختانه عکس‌العمل‌های انقلابی و هوشیارانه دسته‌های کثیری از مومنان روشنفکر و صلح به جفاک منطق، هربار محورت برارجمه‌مسالمت حیوانه به‌مرکز جمع منافقین و کفار و ارتداد و سب‌از مسکر آنها روزگروه و خطر برطرف می‌شود. شاعر ترانه‌سرای جوان ما جمشید جام‌جم‌پناه برای اینکه این حرکت اصلی انقلابی مومنان روشنفکروصلحی، از نعمت فرهنگ و ادبیات و فولکلور مخصوص خود محروم نماند، اقدام به سرودن یک ترانه استی مومنان به همان آهنگ ترانه انقلابی تحریکان کرده که امید است از جانب گروه‌های انقلابی مامور ارتداد کفار دمکراتیک با حسن استقبال روبرو شود.

چاقم را بده...

برادر توی دانشگاه تلوغه
دیگراتیک وطنی جفت دروغه
چاقم را بده تا حق بگویم
که هر چی تو کتابه کنگه دوعه

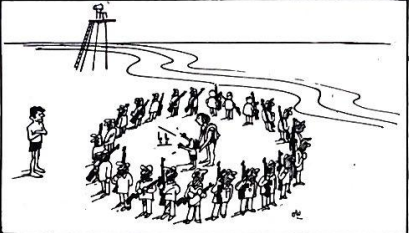
برادر نو جوونه
برادر بی‌پلوونه
ز ناخن تا به برق غرق خونه

سبب پنجه بکت روسااور
حاج‌عمایی گز هنت بررو دراور
بکش ماطور عدل انقلابی
دیار از کرده کافر بسرااور

برادر با سوانه
نه اهل سور و سانه
خدا مرگم دهد گزلات و یانه

چپ خائن، منافق آی نفس گش!
قلم‌زن هی نون‌نق آی نفس گش!
محمل، گازگر، دهقان بدین،
مخالف با موافق، آی نفس گش!

برادر اهل خاکه
برادر پاک پاکه
ز باکی بومعش منل ساواکه



جام جم

جم گفت که جام خویش را می‌شکنم
تصویر و کلام خویش را می‌شکنم
تا صادق قفل زاده ننگش بزنند
این قفنه نام خویش را می‌شکنم.

حبیب

صحبت

می‌گفت: " اینقدر می‌نویسد که بعد از انقلاب با پیش از انقلاب فرقی نکرده. اگر خوب دقت کنید، اوضاع کاملا منقلب شده، یعنی که بالا و پایین شده، یعنی که سرورته شده."
گفت: " کجاش سرورته شده؟"
گفت: " اینجاش که قبلا سروکار مردم با آجان و کلانتری و کمیسر بود، حالا با پاسدار و قبیله و کیمیه."



در عکس بالا عده‌ای " برادر نازی " مشغول جمع‌آوری و سوزاندن مجلات روزنامه‌های چپ هستند. البته این " برادران " مربوط به آلمان ۱۹۳۳ هستند.

قانون اعطای آزادی

از آنجاکه قیام ملت ایران از برای کس آزادی‌های مشروع موقوف نیست، پس وظایف ملت ایران از برای اعطای آزادی به مردم است و مردم باید اعتماد دارند که لزومی به شتاب‌انگیزی آن نمی‌بینند. پیشنهاد میکنم که حکم و طبع و مشورت‌ناشی از آزاده، محفل مردم، قانون اعطای آزادی‌های مشروع را بر سر نیز بنویسند و تصویب فرمایند. ماده اول، آزادی‌های زیر بدون هیچ محدودیتی به کلیه عناصر تریف مملکت اعطا میشود.

الف- آزادی جمله به متشک‌ها و سخن رانی‌های منافقانه و سبم ریختن آنها به آزادی حمل چاقی، بیخه بکی، چاقوی صامن دار و اسلحه آن.
ج- آزادی به آتش کشیدن اماکن نهاد و منافع بیرون مانند کتابخونه‌ها، تئاترها و...
د- آزادی انکولک کردن زبان می‌حجاب به سبانه، نسبی از مکر.
تصوه - نوع انکولک را خود عناصر تریف تعیین می‌کنند.

ه- آزادی استفاده از مقام جهت‌کار کارکنان اقوام و نزدیکان برانسانی - در مورد نفوق عناصر تریف می‌نویسند از دولت بوقت بعنوان سرشن استفاده کنند.

ماده دوم، آزادی سب‌ها را بر رعایت محدودیت‌های ذکر شده به کلیه عناصر مملکت اعطا میشود:
الف - آزادی نمی‌کشیدن، مشروط بر آنکه این عمل به آزادی حسمه کردن که متعلق به عناصر تریف است لطمه نزنند.

ب- آزادی مطالعه کتب، مشروط بر آنکه کتاب مورد مطالعه با استفاده از آزادی عناصر تریف انتخاب شود.
ج- آزادی محروم و محروم و عقول خدن بدست عناصر تریف به سبانه، نسبی از مکر.
د- آزادی قلم، مشروط بر آنکه با آن قلم آزاد، هیچ چیز نوشته نشود. ماده سوم، عناصری که نه تریف هستند و نه منافق، می‌توانند کمک‌ها از قوانین اعطای آزادی‌ها مربوط به رژیم قبل استفاده کنند چون بود نبود عناصر بی‌صاحب برای ما تفاوتی ندارد.

داریوش خان

تاریخ به روایت صدا و سیمای اسلامی

"... در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱، برادران ارتشی ما حاضر به تیراندازی به روی مردم نشدند و مانند روزهای ۲۱ و ۲۲ تیر ۱۳۵۷ به سربازخانه‌ها برگشتند..."
برنامه ساعت ۷/۳۰، ۷/۳۰ شنبه ۳۰ تیر ۵۸
دنیایناگفته رویداد: ... تظاهر کنندگان کفریاد "یا مرگ یا ارتش" می‌کشیدند، توسط مصدق به گلوله بسته شدند!



"دلدل سوار" نانی.

تغیلات

شنیدم از رفیقی داستانی کنون گویم اگر خواهان آنی دوسر را اختلاف افتاد در بین که لفظ لغزش به قاف است یا غین یکی گفتا که می‌باشد دلم صاف به اینکه لفظ فورمه هست بسا قاف بر آشت این سخن را گفت دیگر که باشد فورمه بسا غین ای برادر مگر دیوانه می‌باشی مگر مست؟ تو را این ادعا آخر بعید است دگر حرفش برید و اینچنین گفت که باشد حرف‌سایت جنگلی مفت خلاصه بین‌شان افتاد چون جنگ شدند آنها روان دنبال فرهنگ که ناکه گریه‌ای آمد به خانه نبود آن فورمه شانرا از میانه در آمد بوشی از سوراخ تکبیسار چنین گفت او که ای سردان هشار نه با قاف و نه بسا غین است فورمه که با گوشت است و آن را برد گریه!

حسین شنوانی

دو هفته دیگر، شمار هم‌مخصوص آهنگر کوبنده‌تر از همیشه، روی میز روزنامه فروش محله شماس

فرض محال، فرض ممکن

بقلم: نویسنده محترم ما

۱ صورت مسئله: فرضی است. فرض اول: قانون اساسی روح دارد. فرض دوم: چون روح قانون اساسی غریبی است، باید آنرا از توی قانون اساسی بیرون بیاوریم. فرض سوم: باید به مرگ گرفت که مردم به تباری شوند.

حل المسائل: چون قانون اساسی اختراع غریبه است، پس ما احتیاجی به قانون اساسی نداریم.

۲ صورت مسئله: در آستانه تشکیل مجلس خبرگان آزادی جبهه دموکراتیک خواستار تضمین آزادی مستیکها شد. فرض اول: آزادی مستیک وجود ندارد. فرض دوم: مستیک وجود ندارد. فرض سوم: آزادی مستیک وجود ندارد. ولی جبهه دموکراتیک از آن خبر ندارد. فرض چهارم: آزادی مستیک وجود دارد ولی جبهه دموکراتیک آزادی مستیک ندارد.

۳ فرض پنجم: مستیک وجود دارد. آزادی هم وجود دارد. جبهه دموکراتیک هم وجود دارد. ولی آزادی مستیک برای جبهه دموکراتیک ملی وجود ندارد.

حل المسائل: جبهه دموکراتیک دلش خوش است. تبصره: چاقدارها هم دلشان به جبهه دموکراتیک خوش است.

۴ صورت مسئله: برای سرگرمی مسافران دریا با تکیه‌های از تکیه‌های شهدا در بندر انزلی دارد شد.

فرض اول: شهدا برای این شهید شده‌اند که مسافران دریا سرشان گرم شود. فرض دوم: مکن شهدا برای سرگرمی به نمایش گذاشته می‌شود.

فرض سوم: بازی بازی، با عکس شهدا هم بازی؟

تعیین شعور: هرکس بقدر فیهش، فیهش مدعا را.

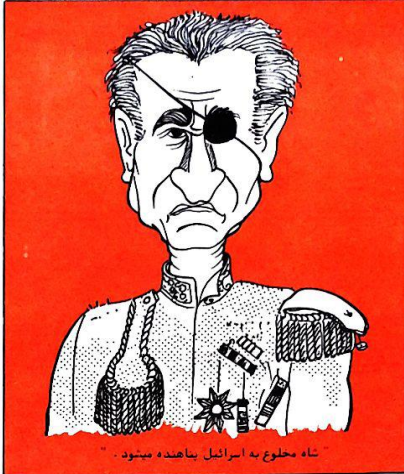
حل المسائل: تعیین کنید مقدار هم بعضی از این محضرات مدعی را.

۵ صورت مسئله: ۱۵۰۰ نفر هر روز جواز خروج از کشور می‌خواهند. فرض اول: مردم می‌خواهند بروند به خارج. فرض دوم: مردم می‌خواهند بروند به خارج. فرض سوم: مردم می‌خواهند بروند به ولایت غربت که دلشان باز شود.

۶ فرض دوم: مردم می‌روند به اداره گذرنامه و خودشان را معاینه می‌کنند که سینه منع الخروج شده اند یا نه. صوفیگری: دم غنیمت دان که دنیا بکدم است.

۷ اقتصاد: انواع صادرات عبارتند از: نفت، فرش، پنبه، کنسرو، خشکبار، پوست، روده و مغز.

۸ معاملات ملکی: اجاره نشین خوش نشینه، هر جا دلش خواست می‌نشینه. مراجعت: استباه بر می‌گردد. حل المسائل: ماندن یا ماندن؟ مسئله اینست.



شاه مخلوع به اسرائیل پناهنده می‌شود.

پیوند مجاهد با فدائی

"مجاهد" الهیاد ناپ و شب بود "فدائی" بود در زندان و تبعید جوانان "مجاهد" جنگجویان "فدائی" بارها نگشته از جان به دستور "سا" یا "اس" یا "اوگ" ز دست و پایشان ناخن کشیده‌اند "مجاهد" ناله با خمص جنگد پس از یک عمر زندان و اسارت به پیروی رسانیدند مس را ملت یافت از دلت رهائگی ولی جمعی ز گرد ره رسیدند "مجاهد" را جمع خویش را باندند فراموش شده خون شهیدان به ناگه از "فرگشتان" مائشی شدی اکنون به ظاهر شیخ و زاهد ولی تا خلق بیدار است و هشدار "مجاهد" جای دارد در دل ما

آهنگر

زیر نظر شورای نویسندگان

جناب آقای رئیس

فرض کن در یک اطاق نشن دری فروش گرمایی و میل و ضدتلی فوق سر اسفالته چهره بق زده این چنین جا را اداره هست نام من رئیس هستم از آن دم‌کنده‌ها می‌نشینم پشت میزم چون بزید کرچه طبعاً خنده روم لاجرم چون درآید از در ارباب رجوع بیشتر خود را موقر می‌کنم ممیمم بروندهای را روبرو در تفرقه میدهم تخمیر حال بسنی این بروندههای سرگون خواد بارو پخته باشد خواد تاکنم بر روی او خوش خدمتی بعد یک ساعت دو ساعت انتظار بینوا در حال تطمیع و سجود توصیه دارد از اقوام زینسم گویش ایکان قصوری زودتر سد دقیقه پیشتر یک کار بود پس در انصورت برو فردا بسا با همه اینگونه سودا میکنم کار آنها را که دارد شان و آب نسیم چندان مفید کم و بیشی کائن افتد مر تو را اینجا گذار گویدت مستخدم، آقا صبر کن زو نشینی و شماری تیر طاق موی من در این اداره شد سفید خدمت ملت کنم از دل و جان!

از: افراشته

میز تحریر سبزی یک وری در پس آن میز یک باردا نقلی غرق در درسیا پرونده شده اینچنین شخصی بن هستم والسلام سخت بگذنده از آن بگذنده‌ها قادر فنی کل شتی ما ارشد خندهام را در اداره مسخوم پیش پیشی کرده‌ام قبل از وقوع دست چپ را تکیه سر میکنم می‌روم در محقق بروند فرو حال استجاب و حالات ملال قلبه آتیا را نموده غرق خون یک در صفحه می‌نویسم بدتی میرسد نوبت به آن خواهان کار گویش آهسته فرمایش چه بود: با زبان نرم سنگش می‌کنم باوق از منظور آقسا با کسیر لایق و شایسته سرکار سرد چند ماهی چون گذشت اینجا ما از سر خود خسته را و میکنم کنیزانچی‌های خنق و کسده را کار آدم‌های خوش حق و حساب می‌کنم اقدام ملل کار تنظیم تا سانی در اطباق تنظیمان بدنه روزنامه بخوانم در اطباق از فشار کار و اقدام مفید !! حیف کاین کشور ندارد قدردان!



خرم آباد - ع. م. - ندرود

رویدادهای فرهنگی و هنری

— در انتخابات نهایی خرداد ماه ۵۸، در بخش الشترخرم آباد، مدیر کل آموزش و پرورش استان لرستان، با آقای سنج صادق جلفایی، در امر حله هوله و پشتو و اقدام انقلابی شاه خاش، اعلام مدار،

— مراسم ویژه انتخاب بهترین چم‌افداران و زیباترین چماق در چهار ماهه اخیر، در ستاد عملیات انجام جنگ "با حضور" هیئت زوری انجام شد که پس از ساعتی شور و پرسش، (اکبر قوچلی بعنوان بهترین چماق‌افدار انتخاب و به اخذ نشان درجه ۲ چماق - از دست برادر - نائل آمد - حسن به کله برنده - چماق زین بالدارند - ۳ - ابرام گری - نقی دریل مهدی‌گلپا و حسن چپ دست شترکا - در جلسات انتخابات نهایی، دبیران و محصلین برای شور و تبادل نظر در رابطه با سؤال جوابهای امتحانی در راهای خود بخودی وجود می‌آید - چون شرایط عینی جلسات امتحانی برای تشکیل چنین شوراهاهی کاملاً وجود داشت.

شانس آوردیم

نیمه شمان که برتاسو تهران ملو از جرافانی و طاق نصرت بود و همه جا اسم "مهدی" بچشم میخورد نوی ناگنی نشسته بودم و سیر آقای وانفس می‌کردم.

آقای که نوی ناگنی طرف راست من نشسته بود، همانطور که چشم به شمارهای بارچاهی و نابلوهای کوچک و بزرگ و کاغذهای رنگی دوخته بود گفت:

— آدم حظ میکنه، همه جا اسم مهدی.

آقای که طرف چپ من نشسته بود گفت:

— باور فرمائید من بیشتر از شما حظ میکنم، البته علت هم داره.

آقای طرف راستی پرسید:

— چه علتی؟

— اینکه اسم حضرت صاحب "مهدی" است ... من مطمئنم اگر اسم ایشان "صادق" بود، متعصیب همان نصف نشی یکی یک قلب زاده هم به جلوی آن اضافه کرده بودند...

ویولن زدن دو جبهه‌ای!

ما نغمه را بدون کم و کاست می‌زنیم

آینسان که مفر مجلس ما خواست می‌زنیم

این سیم و نخه آلت دستی است زین سیم

با دست چپ گرفته و با راست می‌زنیم

چیست



سلاج "موقت" برای پذیرائی از برادران کرد.

دیجیتال کننده نشریه: نینا پویان